

مدار

نشریه دانشجویی انجمن اسلامی دانشجویان
دانشگاه خلیج فارس بوشهر
سال چهاردهم، ۲۷ اسفند ۱۳۹۹
شماره ۱۴۶



نشریه دانشجویی مدارا

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خلیج فارس

مدیرمسئول: راحله ساجدی

سر دبیر: ابوالفضل تشکری

ویراستار: فاطمه بارگاهی

طراح جلد: صادق استوار

تمامی نوشته‌هایی که با نام نویسنده و بدون ذکر منبع یا توضیح مرتبط دیگری به چاپ می‌رسد، مطالب تولیدی دانشجویان دانشگاه خلیج فارس است. دانشجویانی که تمایل دارند مقالات و نوشتارهایشان در ماه‌نامه «مدارا» منتشر شود، با مراجعه به دفتر انجمن اسلامی یا از طریق صفحات مجازی انجمن اسلامی می‌توانند این مقالات را به دست هیئت دبیران «مدارا» برسانند. مقالات منتشره صرفاً دیدگاه نویسندگان آن مقاله را نمایندگی می‌کند. مطالب این نشریه دیدگاه انجمن اسلامی دانشجویان نیست. مواضع و دیدگاه‌های انجمن اسلامی تنها از طریق بیانیه و دبیر انجمن اسلامی اعلان می‌گردد.
آدرس: دانشگاه خلیج فارس، جنب دانشکده مهندسی

فهرست مطالب

زنان و پاندمی کرونا

۲

ضیافت

۵

عماد الدین باقی

۵

علیرضا رجایی

۶

محمد جواد غلامرضا کاشی

۷

سنگرهای آزادی و عدالت

۹

[instagram.com/anjomanpgu](https://www.instagram.com/anjomanpgu)



[telegram.me/anjomanpgu](https://t.me/anjomanpgu)



twitter.com/anjomanpgu



زنان و پاندمی کرونا



راحله ساجدی

مدیریت صنعتی ۹۷

خانه، زنان بیش از پیش دچار چنین مشغولیت‌هایی شدند. به گزارش مکی‌نزی یکی از معتبرترین موسسات مشاوره مدیریت در جهان گسترش کرونا زنان را ۱۰۸٪ برابر بیشتر از مردان در معرض ترک یا ازدست دادن شغل قرار داده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد وضعیت این روه‌ای زنان خانه‌دار بریتانیایی به دهه ۵۰ میلادی بازگشته است. بنا به گزارش‌های منتشر شده تعداد زنان بیکار شده ۴۷ درصد بیشتر از مردان است. در ایران نیز ۷۰ درصد از بیکارشدگان کرونا، زنان هستند. دلایل آن می‌تواند این باشد که در جوامع سنتی درآمد داشتن برای مردان در اولویت قرار دارد، همچنین درآمد زنان در ساختار اقتصاد جهانی کمتر از مردان است بدین سبب در بحران‌های اقتصادی زنان بیشتر در معرض اخراج و تعدیل نیرو قرار می‌گیرند.

تعطیلی مدرسه‌ها و مهدکودک‌ها بار سنگین اضافه‌تری را بر دوش اغلب زنان و انهاد که بار دیگر نقش تربیتی زن را در مرکز توجه قرار داد و علاوه بر نقش مادری، زن را وادار به ایفای نقش معلم سرخانه کرد. درواقع بخشی از وظایف نظام آموزشی بیشتر از قبل به دوش مادران افتاده است و مادران، معلمان رایگان نظام آموزشی اند. اکنون یک زن بطور متوسط معادل شغل تمام وقت، خود را صرف نگهداری از کودکان -بدون دستمزد- می‌کند. زنانی که شغل خود را به صورت دورکاری پیش می‌برند در مقایسه با مردان شرایط یکسانی ندارند چرا که از دیرباز و در دید سنتی جامعه «زن خانه دار» همه‌ی کارهای خانه را به دوش می‌کشد حتی اگر مرد نیز تمام مدت روز را در خانه بگذراند. درواقع برای یک زن در شرایط دورکاری مرز میان شغل و خانه‌داری مشخص نیست و او باید هر دو

شرایط نامتعارف پاندمی کرونا بحران‌های بی‌سابقه‌ای را برای اقشار مختلف جامعه پدید آورده است. کارگران زیادی کار خود را از دست داده‌اند، پزشکان و پرستاران تحت شرایط سخت مجبور به فعالیت هستند. اعضای خانواده که هرکدام در بخش‌های مختلف جامعه، مدرسه، دانشگاه و محل کار فعالیت داشتند و صرفاً به جهت استراحت به منزل می‌آمدند، آن مامن آرامش‌بخش خود را از دست دادند و در خانه حبس شدند. در این میان زنان آسیب‌های به خصوص خود را داشته‌اند و به نوعی در صدر قربانیان کرونا هستند. با توجه به پیچیدگی و چندوجهی بودن موقعیت‌های نابرابر جنسیتی، زنان تحت انواع گوناگونی از تبعیض قرار می‌گیرند.

قرنطینه با اجبار به ماندن در خانه بخشی از فعالیت اقتصادی و اجتماعی زنان را از آنان دریغ کرد و به جای آن کار خانگی را بیش از پیش به عهده آنان گذاشت. خواه ناخواه کوید ۱۹ هنجارهای سنتی اجتماعی و فرهنگی جنسیتی را تقویت کرده است. چه بسا این اتفاق موجب ترغیب ناخودآگاه جامعه به بازگشت به نقش‌های سنتی جنسیتی شود. جهان نگران از دست رفتن دستاوردهای چندین دهه مبارزه برای برابری جنسیتی ست. سازمان ملل متحد با انتشار گزارشی از رهبران جهان خواست شرایطی فراهم کنند تا زحمات و تلاش‌های دهه‌های اخیر زنان بیش از این دچار عقب‌گرد تاریخی نشود.

حتی پیش از پاندمی کرونا زنان، اغلب بطور متوسط سه برابر مردان به کارهای خانه مانند تهیه کردن وعده‌های غذایی، نگهداری و تربیت کودکان و مراقب از افراد سالخورده و بیمار می‌پرداختند. با وجود قرنطینه خانگی، محدودیت‌ها، تعطیلی مدارس، اختلال در مشاغل و افزایش کارهای

مرار

اجتماع

ستون قانون اساسی

در این نوشتار تلاش می شود پیرامون حقوق زنان در قانون اساسی صحبت شود. انا قبل از پرداختن به این موضوع باید یاد آوری کنم که به دلیل ماهیت قانون اساسی که شامل مجموعه‌ای محدود از قوانین و اصولی است که از نظر منتخبان ملت دارای بیشترین اهمیت هستند این نکته از آن منظر قابل اهمیت است که وقتی ما از حقوق زنان در قانون اساسی صحبت می‌کنیم نباید اینطور برداشت شود که قانون اساسی به تمامی حقوق زنان پرداخته است یا شامل قوانین با جزئیات زیاد است.

در واقع اصول مرتبط با حقوق زنان را می‌شود به دو دسته تقسیم کرد اول اصولی که شامل تمامی احاد ملت است و بخش دوم اصولی که صراحتاً اختصاص به حقوق زنان دارد.

به طور مثال در اصل سوم از قانون اساسی آمده است که «... تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون» یا در اصل بیستم اینطور بیان می‌شود که « همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.

این دو اصل بالا بیشتر به تساوی حقوق دو جنس زن و مرد در جامعه و عدم برتری یکی بر دیگری اشاره دارد. اما ما در اصل بیست و یکم شاهد هستیم که قنون اساسی اختصاصاً در مورد حقوق زنان صحبت می‌کند. دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد:

۱- ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او. ۲- حمایت مادران، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند، و حمایت از کودکان بی‌سرپرست ۳- ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده ۴- ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی‌سرپرست ۵- اعطای قیمومیت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی

همانطور که مشاهده میشود این اصل در ابتدا در مورد حق زنان برای رشد صحبت میکند. در بخش اول زنان نه تنهی حق دارند در تمامی زمینه‌های اجتماعی سیاسی و اقتصادی اعم از فعالیت ورشی یا مدیریت دولتی نقش ایفا کنند بلکه دولت موظف است تا زمینه مساعد را برای فعالیت گسترده زنان فراهم آورد.

را همزمان پیش ببرد. به علاوه چون دورکاری برای همه ی زنان شاغل ممکن نیست بسیاری از مادران برای تدریس فرزندان خود ناچار می‌شوند مرخصی‌های طولانی بگیرند یا شغل خود را ترک کنند. زنانی که یک یا چند فرزند محصل دارند باید وقت بسیار زیادی را برای آموزش و انجام تکالیف کودکان خود اختصاص دهند.

مدیر اجرایی بخش زنان سازمان ملل متحد گفته است : واضح است که همه گیری کوید ۱۹ ضربه سختی به زندگی زنان وارد کرده است، زنانی که قربانی خشونت اند و با آزارگراشان در خانه گیر افتاده اند، زنانی که پرستار بی جیره و مزد اعضای خانواده‌شان هستند.

یکی دیگر از عوارض کرونا برای جامعه‌ی زنان، افزایش کودک همسری بوده است. مرکز آمار ایران می‌گوید تابستان امسال ازدواج بیش از ۹ هزار دختر زیر چهارده سال ثبت شده است. یعنی کودک همسری در تابستان ۹۹ نسبت به بهار همین سال ۲۳٪ افزایش یافته است. چرا که خانواده‌ها به دلیل بیکار شدن و از دست دادن رفاه خود با هدف کمتر کردن تعداد اعضای خانواده تصمیم به ازدواج دختران زیر ۱۸ سال خود گرفتند. میلیون‌ها دختر نوجوان در سراسر جهان از تحصیل محروم شده‌اند و بعید است که دیگر به تحصیل بازگردند. سازمان یونسکو پیش بینی کرده که ۱۱ میلیون دختر ممکن است بعد از همه‌گیری دیگر به مدرسه بازنگردند. در برخی از کشورها نرخ بارداری در نوجوانان افزایش یافته است.

زنان چه شاغل باشند و چه نباشند مراقبت از افراد مبتلا به ویروس کوید ۱۹ را بر عهده دارند و در واقع پرستاران خانگی هستند. اگر خود این زنان مبتلا شوند احتمالاً به فکر بهبود یافتن خود نیستند بلکه بیشتر به دنبال راهی میگردند که بتوانند به آموزش و تغذیه اعضای خانواده بپردازند بدون اینکه به آنان آسیبی بزنند. آنان احتمال استراحت را نمی‌شناسند چرا که ماهیت کارخانگی به گونه‌ای است که علاوه بر اینکه ساعت آغاز و پایان مشخصی ندارد بلکه فراغت نیز ندارد. به این معنا که نمی‌دانند چه زمانی مشغول به کارند و چه زمانی در حال استراحت.

زنان به عنوان نوعی از خلقت بشر نیاز به حقوق و اختیارات برابری با جنس مخالف خود دارند. همانطور که خداوند انسان را ازاد افرید و کسی را برده و بنده‌ی انسان دیگری قرار نداد، زنان نیز باید اختیار کامل بر شرایط زندگی خود را در دست بگیرند و برای کسب این امکان و اختیار با بسیاری از دیدگاه‌ها بجنگند.

مرارا

اجتماع

ضیافت

در این قسمت از ضیافت، به سراغ سه تن از فعالان حوضه سیاسی و اجتماعی کشور، آقایان عماد الدین باقی، علیرضا رجایی و محمدجواد غلامرضا کاشی رفته ایم و پیرامون مسئله ناسیونالیسم ایرانی و تاریخچه و ویژگی‌های آن به گفتگو نشستیم. هدف ما در این ضیافت، گفتگو برای فهم بهتر مسئله قومیت‌گرایی در ایران بوده است زیرا در طول تاریخ همیشه مسئله چگونگی زیست جمعی با وجود تفاوت‌های قومیتی یک چالش به حساب آمده است. امید است با ادامه این گفتگوها برای رسیدن به امر و نظری مشترک قدمی مثبت برداریم.

ناهیکن اقتصادی فرهنگی در کشور، باعث به وجود آمدن رادیکالیسم قومیتی و خشمی نهفته در میان اقوام گوناگون شده و بارها در برهه‌های پر جنب و جوش کشور همچون سال‌های ۹۶ و ۹۸ سبب پیدایش ترس از تجزیه و جدایی‌طلبی اقوام مختلف در بین جریانات رسمی و بخشی از مردم شده است.

۱) در ابتدای امر چقدر با توصیف یاد شده همراه هستید؟

۲) چقدر سیاست‌های یکپارچه‌سازی در سال‌های قبل و بعد از انقلاب را در به وجود آمدن این شرایط موثر می‌دانید؟

۳. آیا این رادیکالیسم قومیتی در کشور را برای جریانات ترقی‌خواه نیروی بازدارنده می‌پندارید؟

۴. برای رسیدن به همبستگی و اجماعی میان اقوام کشورمان و تشکیل یک «ما» در این سرزمین، چه راهی باید در پیش بگیریم؟

ناسیونالیسم ایرانی که از ابتدای انقلاب مشروطه به عنوان نماد آزادی‌خواهی و ارزش‌های دموکراتیک در جامعه معرفی می‌شد؛ بعد از ظهور پهلوی اول و دوم پایه و اساس حکومت قرار گرفت و با پیوند گسترده با باستان‌گرایی، توجیه‌ای برای دیکتاتوری تا سال ۵۷ بدل شد و باعث سرخوردگی بخش عظیمی از نیروهای ترقی‌خواه از جمله آذری‌ها که در سال‌های مشروطه‌خواهی در ایران نقش داشتند شد. بعد از وقایع سال ۵۷ و تغییر حکومت در عین کاسته شدن از این نوع نگرش‌ها در حاکمیت، طی یک دهه ابتدایی استقرار جمهوری اسلامی، با تاکید بر جهان‌شمولی انقلاب بر اساس دین و مذهب، در سال‌های بعد از آن با بروز اختلافات با کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس به شیب صعودی خود بازگشت.

تداوم سال‌ها سیاست‌های یکپارچه‌سازی و طرد قومیت‌های گوناگون در این سال‌ها و همچنین توسعه

مرارا

ضیافت

آقای عماد الدین باقی



توضیح و تبصره.

آن توضیح این است که معمولاً کسانی‌که همین توصیف شما را بیان می‌کنند در جستجوی مقصری هم بر می‌آیند و بعد در برابر سیاست‌های قومیتی حکومت، خودشان دچار یک نوع سیاست ضد قومی دیگر می‌شوند یعنی در واقع از این جهت با حکومت به ظاهر مختلف اما در باطن هم‌سان می‌شوند به این معنا که بلافاصله نتیجه می‌گیرند: «همه این‌ها زیر سر فارس‌ها است» و مسئله شوونیسم فارسی و فارس‌گرایی، فاشیزم فارس، قوم فارس و این قبیل اصطلاحات را مطرح می‌کنند که به عنوان علت تامه، دروغی بیش نیست و در واقع این ادعا حاصلی جز تشدید تضادهای قومی علیه همه گروه‌ها و اقوام اعم از فارس و ترک و لر و بلوچ و عرب و گیل و ترکمن و غیره ندارد.

همه تجربیات سده اخیر و دست کم ۴۰ سال اخیر نشان می‌دهد که در مراکزی چون تهران

۱) در ابتدای امر چقدر با توصیف یاد شده همراه هستید؟

من در آبان ۹۶ گفت‌وگوی مفصلی داشتم تحت عنوان «آبر مسئله ایران چیست؟» که امسال به مناسبت روز جهانی حقوق بشر در روزنامه اعتماد ۲۳ آذر ۹۹ منتشر شد. در این گفت‌وگو شکاف‌های فعال و پر خطر در ایران را مورد بحث قرار دادم که یکی از آن‌ها شکاف‌های قومیتی بود. می‌توان به این گفتگو مراجعه کرد که در کانال تلگرام و وب سایت من هم در دسترس است. پس در خصوص اینکه مسائل قومیتی یکی از شکاف‌های جدی در ایران است بحثی نداریم و با توصیف شما هم موافقم اما مشروط به یک

شده است. تفاوت آن با جریانات مستقل و هویت خواه داخلی این است که جریانات مستقل، مطالبات حقوقی دارند.

گروه اول چند سال پیش در امریکا جلسه ای تشکیل دادند و رسماً از تجزیه دفاع می کردند و از اقوام مختلف هم افرادی به عنوان نماینده خود خوانده حضور داشتند. گروه دوم کسانی هستند که در داخل کشور فعالیت می کنند ولی موقعیت این ها به مراتب دشوارتر است چون اینها کنشگران مرزی هستند. از یک سو منتقد رفتارهای حاکمیت اند و از سوی دیگر نمی خواهند هم سوی جریانات خارج از کشور باشند ولی گاهی فشارهای حکومت اینان را به آن سو سوق می دهد. این ها در موقعیت دوگانه قرار می گیرند که نه پایی در اینجا دارند و نه جایی در آنجا. از طرفی بعضی از آن ها می بینند که حکومت بین این ها و تجزیه طلبان فرقی نمی گذارد و همه را با یک چوب می راند لذا به این نتیجه می رسند که حق با تندروها و تجزیه طلبان است. اینجا مسئله مدیریت مسائل قومیتی خیلی پیچیده می شود.

الان که من مصاحبه می کنم به محض اینکه از هویت خواهان حرف بزنم عده ای از موضع پان ایرانیستی به شدت به ما می تازند و می گویند گروه هایی که هویت خواهند در واقع پلی هستند برای آن جریانات تجزیه طلب و یک جریان پوششی هستند که از ترس و هراس این گونه رفتار می کنند و شما هم یا آگاهانه یا ناآگاهانه دارید به این جریان کمک می کنید. از طرفی گروه های تندرو تجزیه طلب هم می تازند.

خود همین مسئله نشان دهنده پیچیدگی بیشتر مسئله است. آنچه این مسئله را باز هم پیچیده تر می کند این است که فقط خطاها بی تدبیری ها و روش های زورگویانه حکومت و فشارهای امنیتی نیستند بلکه آنچه شبهه را به وجود می آورد این است که نیروهای داخلی هم مرزبندی خودشان را با تجزیه طلبی روشن نمی کنند به خاطر این که فکر می کنند دچار گرفتاری «هم چوب و هم پياز» می شوند. فکر می کنند مرزبندی با آنها نوعی روی خوش نشان دادن به حکومت و کوتاه آمدن در برابر فشارهای این هاست و یا برچسب مزدور حکومت بودن به آنها زده می شود.

دستگاه امنیتی هم به صرف مرزبندی اعتماد نمی کند به گونه ای رفتار می کنند که گویی یا با ما یا با آن ها؛ یعنی اینکه اگر مرزبندی کردید اما در موضع انتقاد کننده نسبت به حکومت باشید باز هم متهم می شوید به پوششی بودن.

(۳) آیا رادیکالیسم قومی در کشور را نیروی

و اصفهان و شیراز و مشهد هم تعداد کسانی که از طرف حکومت ستم دیده اند و یا به جرم دفاع از آزادی بیان، حقوق شهروندی و حقوق بشر آسیب دیده و محکوم به زندان شده اند، کم نیستند و گاهی بیش از آنانی هستند که در شهرها و استان های دیگر دچار همین وضعیت شده اند. بنابراین مسئله اساساً ربطی به فارس و فارس گرایی ندارد. این ها ریشه در یک تئوری خاص از قدرت دارد.

نکته دیگر اینکه وقتی شما از ناسیونالیسم ایرانی حرف می زنید و یا عده ای از قوم گرایان از این موضوع سخن می گویند، انگار فقط این مشکل در ایران است. در کشورهای معروف به مدارا و توسعه یافتگی هم وجود دارد. نمی گویم مثلاً در همین نروژ اقوام بومی شمال کشور را مورد انواع تبعیض های زبانی و فرهنگی و غیر انسانی قرار دادند و امروز دولت نروژ می کوشد با هزینه های زیادی آن را جبران کند بلکه همین الان هم در جوامع اروپایی و در ایالات متحده مشکلات مشابه وجود دارد. پس این معضل خیلی عمیق تر و پیچیده تر از آن است که با ساده سازی رفع شود اما بدون شک باید به عنوان یک پدیده مغایر با حقوق بشر رفع شود ولی بعضی روش های متعصبانه و نادرست مبارزه با آن، خودش به تقویت مشکل می انجامد.

(۲) چقدر سیاست های یکپارچه سازی در سال های قبل و بعد از انقلاب را در به وجود آمدن این شرایط موثر می دانید؟

سیاست های یکپارچه سازی فقط در مورد اقوام نبوده و در مسئله پوشش، آموزش، انتخابات، نهادهای بوروکراتیک و غیره هم بوده است اما کسانی که تحت عنوان مخالفت با سیاست های قومی، خودشان اسیر نوع دیگری از قوم مداری هستند فقط یک بخش از این مسئله را می بینند و دائم در پی تشدید آن هستند تا بتوانند بهره خاص خود را ببرند و افراد یا گروه های خاصی را با خود هم نوا کنند این در حالی است که حکومت های ایدئولوژیک و توتالیتر یا شبه توتالیتر اصولاً دنبال هم سان سازی و یکدست کردن هستند.

موضوع قومیت ها در ایران در گذشته، مسئله نبود بلکه یکی از مولفه های قدرت بود. امپراتوری ایران تشکیل شده از اقوام گوناگون بود اما در سده های اخیر به دلیل اینکه از نظر قدرت های استعماری، رنگین کمان اقوام، پتانسیلی برای ایجاد تضادهای درونی و جلوگیری از برآمدن قدرت تازه بود، تبدیل به معضل شد. بنابراین مسائل قومی دو شکل دارند.

یکی جریان سیاسی وابسته است که اگر کسی منکر آن بشود در واقع منکر یک واقعیت بدیهی



بازدارنده‌ای برای جریان‌ات ترقی‌خواه می‌پندارید؟

میان قومیت‌گرایی و قومیت‌مداری، میان دفاع از حقوق اقوام و قومیت‌پرستی، تفاوت وجود دارد. برخی فقط هویت قومی برای شان مطرح است و بعضی وابسته به جای دیگری هستند.

مسئله قومیت‌گرایی منفی را بعضی از یک زاویه، معلول یا متغیر وابسته می‌پندارند و بعضی متغیر مستقل می‌دانند. گروه دوم معتقدند که بحران قومیتی برخاسته از سیاست‌های قدرت‌های سلطه‌گر برای تضعیف توان ملی ایران از طریق راه اندازی ستیزه‌های داخلی و حتی تجزیه-طلبی است. در این نگاه این بحران نه یک معلول بلکه یک اقدام برنامه‌ریزی‌شده و فعالانه و یک متغیر مستقل است که باید با آن مقابله کرد.

از دیدگاه دیگر، مسائل قومی یک واکنش نسبت به تبعیض‌های قومی است اما من معتمد که اساسا بحران قومی و قومیتی یا قومیت‌گرایی منفی به طور مطلق یک متغیر وابسته و واکنشی است. حتی آنان که برای تضعیف توان ملی و تجزیه ایران برنامه‌ریزی می‌کنند در واقع سوار بر مشکلات داخلی می‌شوند. همیشه یک گزاره نظری را در تحلیل انقلاب و هر رویداد دیگری به کار برده‌ام که «عوامل خارجی همواره به اعتبار زمینه‌های داخلی می‌توانند کامیاب شوند». بنابراین از این منظر نقش قدرت‌های فرامرزی هم جنبه ثانوی پیدا می‌کند. از نظر من کل مسئله یک مسئله عارضی و واکنشی است. راه حل آن هم اصلاح سیاست‌های حاکمیتی در برابر قومیت‌های مختلف در ایران است. در این سیاست اصلاحی هم آنچه مرکز و محور قرار می‌گیرد نه قومیت بلکه شهروندان هستند. به عبارتی همه اتباع ایرانی به عنوان شهروند محسوب می‌شوند و طبق اصول ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی همه شهروندان از حقوق یکسان برخوردارند و در برابر قانون مساوی هستند.

۴) چه روشی باید اتخاذ کرد؟

وقتی موضوع پیچیده است طبعاً روش‌های مقابله با آن هم پیچیده است. پیچیده نه به معنای

لاینحل بلکه به این معنا که باید رگرسیونی بررسی شود یعنی شبکه‌ای از علل و عوامل را به طور همزمان باید مورد واکاوی قرار داد. برای مثال یکی از ضرورت‌های رفع مشکل، تقویت مدارا است. تقویت مدارا و ایجاد حس اعتماد یعنی اگر انسان به گونه‌ای رفتار کند که دشمن او هم بتواند به او اعتماد کند و حس عدم اطمینان نسبت به رفتارهای او نداشته باشد راه برای حل بسیاری از مشکلات گشوده می‌شود. بعضی‌ها فکر می‌کنند با ایجاد حس عدم اطمینان در طرف مقابل نسبت به خودشان، سیاست‌ورزی می‌کنند در حالی که این سیاست نیست، عین حماقت و بلاهت است. با این روش، هم کار خود را و هم کار دیگری را مشکل می‌کنند. دنیای سیاست دنیای «جدال» و «گفت‌وگو» است ولی با این روش، شما عرصه را منحصر به جدال می‌کنید و شاهره گفت‌وگو را می‌بندید. بنابراین شیوه مدارا پیشگی، موجب ایجاد حس اطمینان و اعتماد است. مثلاً وقتی که شما افرادی را به حق از دید خودتان و به ناحق از دید دیگری، بازداشت و زندانی می‌کنید اگر با آن‌ها رفتار اصولی و انسانی داشته باشید همیشه آمادگی برای گفت‌وگو و رفع مشکل ایجاد می‌شود اما وقتی که شما افرادی را به جرم فعالیت قومی بازداشت می‌کنید و حتی قوانین خودتان را درباره آن‌ها رعایت نمی‌کنید معلوم است که این مسئله را به سوی آنتاگونیستی شدن سوق می‌دهید. برای مثال در آذربایجان وقتی کسی مثل عباس لسانی، به جرم فعالیت‌های قومی، سال‌های مدیدی در زندان است و بعضی از قوانین و آیین دادرسی خودتان را هم درباره او رعایت نمی‌کنید و یا وقتی بیمار است فرصت درمان بیرون از زندان یا مرخصی دادن از او دریغ می‌شود، این رفتارها باعث می‌شود که مسائل و مشکلات قومیتی جنبه عفونی پیدا کند و به دمل چرکین بدل شود. مشابه این رفتارها را با متهمان بلوچ و عرب هم مشاهده می‌کنیم ولی اگر همین قوانین و آیین دادرسی موجود با رعایت اصل تفسیر به نفع متهم درباره آن‌ها به عنوان یک شهروند رعایت شود مطمئن باشید مسائل قومیتی در ایران تبدیل به یک کانون بحران نخواهد شد. ما این موارد را

مدارا

ضیافت



۱ و ۲) ناسیونالیسم در همه‌جای دنیا و مانند هر پدیده سیاسی، پیچیده و چندوجهی است. آنچه به شکل حرکت‌های گریز از مرکز در ایران پس از مشروطه بروز پیدا کرد، به‌طور عمده تأکید بر دو عنصر زبان و مذهب دارد و براساس اسناد موجود قابل کتمان نیست که نفوذ اتحاد شوروی پس از اشغال ایران در تابستان ۱۳۲۰ شمسی و تحرکات استالینستی در پاگیری جداسری در دو منطقه آذربایجان و کردستان به‌طور اساسی نقش داشت. منظور این‌که در پیدایی نارضایی مورد اشاره به‌طور قطع افزون بر زمینه‌های داخلی نمی‌توان نقش عامل خارجی را نادیده گرفت.

۳) هم‌چون ناسیونالیسم، مفهوم قوم نیز چندان واضح نیست ولی در هرحال ناسیونالیسم‌های منطقه‌گرا چنین تمایل دارند که تمایزات زبانی و مذهبی را در ذیل تقسیم‌بندی اقوام تعریف کنند و برای نمونه از مفهوم پرابهام قوم «فارس» برای همه مناطقی که از این اشتراک زبانی برخوردارند، استفاده می‌کنند که قطعاً غیرعلمی و غیردقیق است. به هرحال گسسته‌شدن پیوندهای ملی که از نتایج مثبت و ضروری ناسیونالیسم است، یقیناً بازدارنده و احتمالاً خطرناک خواهد بود. تجربه خونین بالکان، درگیری‌های مذهبی در پاکستان و هندوستان که فارغ از رنگ قوم‌گرایانه نیست، دشمنی و منازعات خونین و تاریخی ترک‌ها ارمنی‌ها همگی برای ما هشدار دهنده است. اصولاً در این‌گونه رادیکالیسم‌ها حتی در ذیل دولت‌های دموکراتیک نیز امکان برقراری گفتگوهای ملی برای تأمین حقوق اقلیت‌ها از هرنوع سلب می‌شود زیرا بدون پیش‌فرض پذیرش «شهروندی ایران‌زمین» که گاه در رادیکالیسم‌های منطقه‌گرا شدیداً تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد، مفاهیم ملی و دموکراتیک امکان‌پذیر نخواهد بود.

۴) این بحث، بسیار پیچیده و پردامنه است. واضح است که اولین شرط وجود دولت دموکراتیک و برابری مطلق حقوق شهروندی مستقل از مذهب، زبان و جنسیت است. شرط دوم در چهارچوب تقسیمات کشوری کنونی، واگذاری حداکثری اداره هر حوزه استانی به مردم همان منطقه است. از سوی دیگر این واگذاری نباید شالوده‌های بنیانی اشتراک و وحدت ملی را که مهم‌ترین آن‌ها حفظ زبان مشترک و تمامیت ارضی ایران است، نادیده بگیرد.

درباره «شهروند-مجرمان» مثل قاتل و سارق که انگیزه خودخواهانه و غیرشرافتمندانه هم دارند، باید رعایت کنیم چه رسد به دیگران.

و باز برای مثال مرزگذاری، مسائل قومی و ایدئولوژیک است که متأسفانه از دو سو نادیده گرفته می‌شود. وقتی ایدئولوژی با ملیت و قومیت گره بخورد مصیبت آفرین است به ویژه که عده‌ای از ملیون را فریب می‌دهد یا برعکس دچار تردید و تضاد می‌کند و عده‌ای را از ترس ایدئولوژی، ضد ملیت می‌کند و آنها هم که موافق پیوند ایدئولوژی با ملیت هستند به نوع دیگری مصیبت می‌آفرینند.

یکی دیگر از نکاتی که باید توجه قرار بگیرد، دوری از روش‌های یک بام و دو هوا است. یک مدافع حقوق قومی باید به همان اندازه که نسبت به «بدرفتاری و تبعیض قومی» از طرف پاره‌ای از سیاستمداران ایران حساس است نسبت به آتش‌افروزی‌های قومی مقامات ترکیه و آذربایجان هم حساس باشد نه اینکه از خشونت علیه کردها چون‌که قوم دیگری هستند، حمایت کنند. در این صورت نشان می‌دهند حق‌مدار و انسان‌مدارند نه قوم‌مدار.

۵) برای رسیدن به هم‌بستگی و اجتماعی میان اقوام کشورمان و تشکیل یک «ما» در این سرزمین، چه راهی باید در پیش بگیریم؟

سال پیش مطلبی نوشته بودم درباره این که مالکیت کشور، مالکیت مشاع است. می‌خواهم این موضوع را با مثالی باز کنم. شهروندان یک کشور مانند اعضای یک شرکت سهامی عام هستند. اعضای یک شرکت سهامی نسبت به منافع شرکت حساس‌اند. ممکن است متعلق به گروه‌ها و طیف‌های مختلف و متضاد فکری، فرهنگی و مذهبی هم باشند اما آنچه به منافع شرکت مربوط می‌شود و منفعت مشترک است برای همه آن‌ها اهمیت دارد و برای برآوردن این منافع، وحدت نظر دارند در حالی که در زمینه‌های دیگر اختلاف نظر دارند. دقیقاً وضعیت یک کشور و ملت همین‌گونه است. ممکن است میان اقوام مختلف ایرانی، اختلافات فرهنگی، زبانی و مذهبی بسیاری وجود داشته باشد اما آنچه می‌تواند همه را جمع کند و «ما» را تشکیل دهد، منافع مشترک است. بنابراین حکومت اگر می‌خواهد قومیت‌ها تبدیل به یک پتانسیل برای اقتدار ملی شوند باید همه را دینفع کند. وقتی که همه افراد و گروه‌ها، ذی‌نفع باشند دیگر اساساً چیزی به اسم براندازی و تجزیه‌طلبی معنا نمی‌دهد.

مرارا

ضیافت



می دانم رادیکال‌های منطقه‌گرا به میزانی از این دو اصل ناخشنودند ولی روشن است که بدون در نظر گرفتن این دو اصل، هیچ‌گونه «ما»یی شکل نخواهد گرفت.



آقای جواد کاشی

(۱) در ابتدای امر چقدر با توصیف یاد شده همراه هستید؟ کم و بیش با توصیف شما موافقم. اما احساس می‌کنم مفروضات بیان نشده‌ای در عبارات شما وجود دارد که نگرانی مرا برمی‌انگیزد. گویی چیزی در ناسیونالیسم به خودی خود وجود دارد که در عمل به سرکوب کثرت‌ها و اقوام و گروه‌های متنوع دینی و قومی منجر می‌شود. با این که با تصویر تاریخی که عرضه کرده‌اید همراه هستم اما اجازه دهید در وهله اول از ناسیونالیسم دفاع کنم. ناسیونالیسم در بنیاد خود، ایده همزاد دولت ملت‌های مدرن است که پس از فروپاشی امپراتوری مسیحی، در اروپا زاده شد و تابع تغییر نقشه سیاسی جهان بود.

پس از آنکه مرزهای ملی شکل گرفتند و سازمان قدرت سیاسی از صورت بندی امپراتورانه، به دولت ملت‌های مدرن تغییر یافت، قرار بر این شد که «سرزمین» محور اجتماع تازه متولد شده باشد. اجتماعی که نامش را ملت نهاده بودند. سرشت و روح مفهوم ناسیونالیسم با پیمان جمعی نسبت دارد. معنای قلیل و در عین حال بنیادی ناسیونالیسم آن است که ساکنان یک سرزمین با هم پیمان می‌بندند که به دلیل سکونت در سرزمینی که به هر دلیل تابع یک سازمان سیاسی شده است، با هم نسبتی خاص دارند. مرزهایی هست که آنها را در یک سطح کلان، هم‌سرنوشت می‌کند. نفس این که همه چیز به یک پیمان جمعی ارجاع می‌شود به معنای برابری تام همه ساکنان یک سرزمین با یکدیگر است. به اعتبار همان پیمان است که همگان موقعیتی

برابر برای مشارکت در سرنوشت خود پیدا می‌کنند. فراموش نکنیم مفاهیمی مثل برابری، برادری و آزادی، دموکراسی مدرن، بوروکراسی، عقلانیت و ترقی پس از آن ظهور کرد که دولت ملت‌های مدرن ظهور کردند و سازمان قدرت از سنخ سازمان دولت‌های مدرن و وابسته به قانون اساسی گردید.

سازمان قدرت مدرن به اروپا منحصر نماند. به همه جای جهان گسترش پیدا کرد. همسو با این گسترش، مفاهیمی مثل ناسیونالیسم، قانون اساسی، پارلمان، رای گیری، بوروکراسی عقلانی، و امثالهم نیز گسترش جهانی یافت. آن‌ها که با ناسیونالیسم مخالفند، باید پاسخ دهند که مفاهیمی مثل آزادی و ترقی و دموکراسی و مردم، آیا می‌توانست در تداوم وضعیت ایران دوران صفوی به ساحت واکان سیاسی ما ورود کند؟ سازماندهی مدرن یا شبه مدرن از مشروطه به اینسوست که اساسا بسترهای اجتماعی، سیاسی و فکری مفاهیم مدرن را فراهم می‌کند.

اما ناسیونالیسم مثل همه مفاهیم دیگر در زبان سیاست، ناگزیر از سازمان قدرت تاثیر می‌پذیرد. قبل از هر چیز بسط استعماری دولت‌های اروپایی است که به ناسیونالیسم معنای نژادپرستانه می‌دهد. کشورهای اروپایی یکی یکی به کاروانی می‌پیوندند که هر یک خیال می‌کند ملت‌اش، رسالتی برای متمدن کردن دیگران دارد. آنچه تحت تاثیر اراده ملی شکل گرفته، به تدریج خصلتی خاص‌گرایانه پیدا می‌کند. گاهی فرانسوی‌ها، گاه آلمانی‌ها و گاه انگلیسی‌ها خیال می‌کنند تافته جدا بافته‌ای هستند که قرار است رسالت جهانی خود را به منصفه ظهور برسانند. این خاص‌گرایی در سطح بین الملل، به تدریج وضعی ملی هم پیدا می‌کنند. در میان اقوام و کثرت‌های قومی و فرهنگی و زبانی، یکی بر دیگران فخر می‌فرشد و سکه ملیت را تماما به نام خود ثبت می‌کند. ملیت در سطح بین الملل زایشگر نژادپرستی می‌شود و در سطح ملی نیز به مثابه یک مولفه قدرتمند تبعیض و تحقیر و طرد عمل می‌کند.

آنکه به دلیل این کارنامه غیرقابل دفاع، به محملی بیرون از ناسیونالیسم می‌اندیشد، باید پاسخ دهد

مرآة

ضیافت



مرآرا

صیافت

رضاشاه می‌خواست همه را به یک زبان و یک لباس و یک خلق و خو بیاورد. این عزم البته قبل از آنکه در طبیعت ناسیونالیسم باشد، در طبیعت ساختار شخصی شده قدرت است. هر گاه کسی سازمان قدرت را شخصی کند و بخواهد همه چیز تحت نظر و هدایت او پیش برود، ناگزیر تا حد معینی می‌تواند کثرت‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی را تحمل کند. برای اطمینان حاصل کردن از سروری خود، همه را یکسان طلب می‌کند. تفاوت‌ها را کم رنگ می‌کند و بر وجوه یکسان‌ساز اتکا می‌کند. نباید فراموش کنیم که پهلوی‌ها قبل از آنکه ترقی‌خواه، ناسیونالیست یا متصف به هر نام و ایدئولوژی دیگر باشند، مستبد بودند.

اجازه بدهید به یک نکته دیگر هم اشاره کنم. توجه کردن به کثرت و ارزش نهادن به آن در کجا وجود دارد که نزد حاکمان نیست؟ به احزاب و گروه‌هایی نظر دارم که در مقابل ناسیونالیسم مستبد رضاشاهی، از کثرت قومی دفاع می‌کنند. آیا این گروه‌ها، در سازمان درونی‌شان دمکرات و کثرت خواه‌اند؟ سازمان حزبی‌شان چگونه است؟ اساساً چه تصویری از قومیت کرد یا عرب یا ترک می‌پرورند؟ آیا کردها یا ترک‌ها یک کل همبسته و یکسان‌اند؟ قطعاً نیستند. آنها با ذکر نام قوم کرد یا ترک، یک اجتماع هم‌بسته و هم‌رنگ و یکسان‌ساز شده را در ذهن می‌پرورند و از این همگنی، یک لذت جمعی ایجاد می‌کنند. چه بسا آنچه رضاشاه در سطح ملی کرد را در سطح قومی تعقیب می‌کنند. ناسیونالیسم تاریخی که به آن اشاره کردم، همبستگی‌های سیاسی را بیش از حد ظرفیت سرشت حیات سیاسی جستجو می‌کند. زندگی سیاسی با تنازعات و رقابت‌ها و کثرت‌ها معنادار می‌شود. به جای ناسیونالیسم تاریخی می‌توان از ناسیونالیسم سیاسی دفاع کرد. ما مردمان ایرانی، کثرتی طبیعی داریم و علاوه بر آن سیاست مدرن نیز به طور فزاینده‌ای کثرت تولید می‌کند. تصور جامعه همگن در هر نام و صورتی خطرناک است. جامعه سیاسی همگنی نمی‌پذیرد. سیاست از زمانی آغاز می‌شود که ناهمگنی، تنوع و کثرت را به مثابه یک اصل پذیرا باشیم.

کدام اندیشه می‌تواند مقتضی صورت‌بندی دولت ملت به معنای مدرن آن باشد؟ آیا قرار است به کلی صورت‌بندی، حیات جمعی را دگرگون کند؟ آیا اساساً جایگزینی برای ساختار دولت ملت‌های شایع در عرصه جهان امروز دارد؟ قطعاً ندارد و تا زمانیکه ندارد در چنبره و حصر ساختار دولت ملت‌هاست و نمی‌تواند از مفهوم ملت به کلی بگریزد. هر چه می‌گوید خواسته یا ناخواسته در محدوده ملیت مدرن جا می‌گیرد. مثلاً آنها که بر پرچم تجزیه طلبی باد می‌وزانند، چه می‌کنند؟ آنچه را در زبان ملیت گرایی مرسوم، «قومیت» نامیده می‌شود، برنمی‌تابند و اصرار دارند که ما قومیت نیستیم، ملت‌ایم. به جای آنکه از اقوام ایرانی سخن بگویند از ملت‌های ایرانی سخن می‌گویند. منازعه بر سر چیست؟ قرار است نسخی از ملیت گرایی جانشین نسخ دیگری شود. به جای سازمان موجود ملی، از فدرالیسم یا کنفدرالیسم دفاع می‌کنند. این‌ها همه منازعاتی است در درون گفتمان ملیت، نه بیرون از آن. سازماندهی ذیل نام سرزمین، الزاماً قدسیت ندارد. ازلی نیست و ابدی هم نخواهد بود. اما تا زمانیکه چنین است به سادگی نمی‌توان گفتمان ناسیونالیستی را به کلی کنار گذاشت. در باره چند و چون آن ساعت‌ها می‌توان حرف زد اما به کلی نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

اگر بپذیریم که ما در درون گفتمان ناسیونالیستی با یکدیگر حرف می‌زنیم، آنگاه می‌توان از روایت‌های گوناگون ناسیونالیسم سخن گفت و صنوفش را از هم متمایز کرد. ناسیونالیسم رضاشاهی، ما را بیش از آنکه در واقعیت هست، خویشاوند یکدیگر کرده بود. نسخ این ناسیونالیسم با عنوان ناسیونالیسم تاریخی شهرت دارد. آنچه او کرد، همان بود که ارسطو در نقد افلاطون گفت. ارسطو در نقد مدینه فاضله افلاطون گفت: جامعه به دو شکل از هم می‌گسلد، یکی وقتی زیاده از حد آن را فشرده کنی و بخواهی گرما و عطوفت درون یک خانواده را به آن تزریق کنی، و دیگری وقتی که زیاده از حد آن را گسیخته بخواهی. به نظر ارسطو هر جامعه مدنی که به وضعیت گله بودن تنزل نیافته، یک کثرت طبیعی دارد. باید کثرت طبیعی آن را پاس داشت و در خواست وحدت، اندازه نگه داشت.

آنگاه به رغم کثرت‌مان، به مثابه کسانی که در این سرزمین زندگی مشترک داریم پیمان می‌بندیم که حقوق یکدیگر را به رسمیت بشناسیم و یکدیگر را تحقیر نکنیم. تلاش کنیم بر اساس عدالت زندگی کنیم و ساختار زندگی‌مان را بر اساس احترام به دیگران بنا کنیم. ۲) چقدر سیاست‌های یکپارچه سازی در سال‌های قبل و بعد از انقلاب را در به وجود آمدن این شرایط موثر می‌دانید؟

انتظار یکپارچگی، با انتقال به قلمرو پیشاسیاسی همساز است. آنکه ملتی را یکپارچه می‌خواهد در سیاست در جستجوی گله‌سازی است. هیچ فرمی از یکپارچه‌سازی متصور نیست که حاصل آن، محوریت یک گروه و حاشیه‌رانی دیگران نباشد. یکپارچه‌سازی یعنی عزم به رسمیت نشناختن کسانی که ممکن است اقلیت یا اکثریت باشند. فراموش نکنیم که به رسمیت نشناختن اقلیت، خواهی نخواهی به رسمیت نشناختن اکثریت خواهد انجامید. همان روز که اکثریتی تصدیق می‌کنند که به نام یکپارچگی، رنگی از رنگ‌ها به حاشیه رود، آنگاه آتش طرد به درون خودشان نیز راه خواهد یافت و زود خواهد بود که می‌بینند خود نیز در شمار طرد شدگان هستند. سیاست طرد، روی دیگر سکه حاکمیت یک باند و اقلیت بر اکثریت تحقیر شده است. در چنین شرایطی طبیعتاً یک‌سو امتیازات جمع می‌کند و سوی دیگر کینه. یک‌سو از حظ سروری بر خود می‌بالد و سوی دیگر از آتش تحقیر شدگی به خود می‌پیچد، یک‌سو مست قدرت است و سوی دیگر در کینه‌جویی هر روز بیشتر و بیشتر احساس زخم می‌کند. آنچه از دست می‌رود ذخیره عقلانیت در عرصه سیاست است و میل به توحش هر روز بیشتر و بیشتر شیوع پیدا می‌کند.

۳. آیا این رادیکالیسم قومی در کشور را برای جریان‌ات ترقی‌خواه نیروی بازدارنده می‌پندارید؟

رادیکالیسم قومی، فرزند طبیعی سیاست‌های یکپارچه‌سازی است. رادیکالیسم صدای تحقیرشدگان است. تحقیر شده، خرد خود را از دست داده است. به جای بازیابی خود از دست رفته و تلاش برای شناسایی خویش، با اساس زندگی سیاسی در جدال افتاده است. به قول هگل، چه بسا کسانی که سال‌ها می‌جنگند، تلاش می‌کنند، جان و مال می‌دهند، اما به جای آنکه این همه را برای تحصیل آزادی خود انجام دهند، برای رهایی از یک ارباب و اختیار ارباب دیگر انجام می‌دهند. آزادی خود را در انتخاب ارباب خود پیدا کرده‌اند. تردیدی در این نکته ندارم که تلاش برای شکستن حصارهای تحقیر به مبارزه، مقاومت و ستیز نیاز دارد. مبارزه نیز یک فرایند حساب‌گرانه نیست که از اول تا آخر از خردورزی تبعیت کند.

بدیهی است که تحقیر شده، فریاد بزند و برای رهایی خود حرارت داشته باشد. اما نباید فراموش کرد که هر

چه در این زمینه بیشتر رادیکال شود، الزاماً به آزادی خود نزدیک تر نشده است. چه بسا رادیکالیسم او را به همان سببی بیاندازد که به آن می‌ستیزد. مگر تاریخ کم دیده است آزادی خواهانی که خود دشمنان آزادی بشر بوده‌اند. منادیان عدالتی که در عمل خود بیش از همه به خرمن عدالت آتش زده‌اند. متأسفانه در دیار ما، رادیکالیسم در هر زمینه‌ای نشانه حقانیت جلوه کرده است.

۴) برای رسیدن به همبستگی و اجماعی میان اقوام کشورمان و تشکیل یک «ما» در این سرزمین، چه راهی باید در پیش بگیریم؟

در مباحث سیاسی، دو سنخ «ما» وجود دارد: یکی مای مانع و دیگری مای جامع. هر سنخی از مای مانع، خطرناک است. باید به سمت مای جامع حرکت کنیم. مای مانع، مایی است که منع‌گذار و غیرت‌ساز است. مای ایرانیانی که عرب ستیز است و تحقیر کننده افغان‌هاست یک مای ایرانی مانع است. طبیعتاً این سنخ از ما، در درون نیز مرزگذاری می‌کند. می‌بینی در بنیاد مای ایرانی، اقوام فارس می‌نشینند و عرب‌ها و کردها و ترک‌ها را به حاشیه برده‌اند. اما مای جامع، یعنی مایی که در جستجوی شمولیت بیشتر است، به جای اینکه ایرانی‌ت بی‌سازد که با تکیه بر میراث فرهنگی و تمدنی‌اش، به دیگران فخر می‌فروشد، ایرانی‌ت بی‌سازد که مستمراً با جهان در حال گفت‌وگو است. می‌خواهد بداند میراث ایران‌شهری‌اش چه کمکی به صلح جهانی می‌کند. اگر در جهان مناسبات ناعادلانه‌ای وجود دارد، می‌خواهد بداند میراث اسلامی‌اش، چه کمکی به افزایش مناسبات عادلانه خواهد کرد. اگر جنگ و نژادپرستی در عالم فزونی یافته، سنت اسلامی، عرفانی و فقهی‌اش، چه کمکی به افزایش مسالمت و صلح در عالم می‌کند. مستمراً مرزهای جداکننده و افتراق‌افکن را کم‌رنگ می‌کند، به دیگران در عالم احترام می‌گذارد و در جستجوی احترام متقابل است. اگر لازم است ستیز و رقابت هم می‌کند، حتی ممکن است به سمت جنگ هم پیش برود. اما در هر حال، نشان می‌دهد که برای او صلح و هم‌زیستی بین المللی مهم است. هیچ نشانی از برتری‌جویی منطقه‌ای یا بین المللی در او نیست. مایی که مای جامع است، در سطح ملی نیز جامع است. به جای سروری یک قوم، به سمت شناسایی همگان پیش می‌رود. مای جامع به تعبیر رانسیر مایی است که فهرست اعضا‌اش را همیشه ناتمام می‌نویسد. دل‌مشغول و علاقه‌مند آن است که هر روز تعداد بیشتری به فهرست اعضا‌ی خود بیافزاید. چشم به راه دیگران است. مای مانع از احساس خودی‌پسند بودن به خود می‌بالد، اما مای جامع همواره خود را نیازمند غیر می‌بیند. مای مانع از وجود دیگری، احساس آلودگی می‌کند اما مای جامع احساس غنا. ما نیازمند دگرگونی تصورمان از ما هستیم.

مرآة

صیافت

سنگرهای عدالت و آزادی



ابوالفضل تشکری

مهندسی شیمی ۹۵

مرآة

سیاسة

با همین استدلال می‌توان تشخیص داد که اساسا عدالت و آزادی لازمه حیات حقیقی یک اجتماع می‌باشد و از طرف دیگر از یکدیگر تغذیه کرده و لازم و ملزوم یکدیگر به حساب می‌آیند.

درواقع می‌شود اینطور گفت که اگر در جامعه‌ای عدالت نباشد آزادی هرگز تحقق پذیر نیست و همچنین اگر آزادی حقیقی از جامعه به هر دلیلی صلب شود، جامعه توانایی رسیدن به یک وضعیت عادلانه را ندارد. مثلا بدون آزادی مطبوعات چگونه می‌توان انتظار داشت که رسانه نقش مثبتی در جامعه ایفا کند و صدای محرومان باشد؟ یا بدون عدالت جنسی چگونه می‌توان به آزادی اجتماعی رسید؟

با همین استدلال نویسنده بر این باور است که اساسا یک جامعه نمی‌تواند آزاد باشد ولی عدالت درونش دچار نقص باشد، یا افراد یک جامعه نمی‌توانند ادعا کنند که در یک جامعه عادلانه زندگی می‌کنند در صورتی که آزادی‌های فردی و جمعی درون آن جامعه رعایت نمی‌شود.

در کنار این‌ها در هر جامعه‌ای برای تحقق و حفظ آزادی و عدالت نیازمند به ساختارهایی است که در این مسیر کوشش کنند. باید به خاطر داشت که اساسا نقش این ساختارها در این مهم بستگی به عوامل متعددی از جمله تاریخچه آن‌ها، شرایط تشکیل هر ساختار در جامعه، نحوه اداره و ادامه حیات کنونی آن ساختار در جامعه است.

به طور مثال اگر به نحوه شکل‌گیری جریان رسانه‌های اصلی در جهان امروز نگاه کنیم متوجه می‌شویم که غالب این رسانه‌ها با اهداف تجاری و سیاسی تاسیس شده‌اند و اساسا در اکثر مواقع ضد این ارزش‌ها فعالیت می‌کنند این در حالی است که سابقه روزنامه‌نگاری در بسیاری از کشورها همراه با ترویج آرمان‌های آزادی و عدالت بوده است و به همین سبب هنوز هم در بخش نشریات چاپی، این سنت که یکی از سنت‌های مهم خبرنگاری است ادامه دارد.

این مقاله گفتاری است پیرامون اهمیت حیاتی آزادی و عدالت در یک جامعه و همچنین نقش نهادهای مدنی که وظیفه‌ی خود را حفاظت از این دو معقوله و نشر و گسترش آن‌ها می‌بینند.

هرچند اهمیت این دو آرمان انسانی و نقش آن‌ها در پیشبرد یک جامعه متعالی بر هیچ کس پوشیده نیست اما گاهی پیش می‌آید که دیدگاه‌های متفاوتی در پیرامون ارجحیت این دو بر یکدیگر و یا لزوم تحقق یکی پیش از دیگری از طرف افراد مختلف بیان می‌شود.

از این سو نویسنده بر این باور است که ابتدا بهتر است که با بسط معقوله‌های آزادی و عدالت به چگونگی تاثیر این دو بر یکدیگر و نیز تقدم و تاخر آن‌ها پرداخت و سپس پیرامون تحقق آن‌ها صحبت کرد.

باور بنده این است که راهکار حقیقی تحقق مسئله آزادی و عدالت ابتدا در فهم خود این واقعیت نهفته است که اساسا وقتی ما از آزادی و عدالت حرف می‌زنیم منظورمان چیست. برای راحت‌تر شدن بحث بگذارید از یک تشبیه استفاده کنم.

اگر ما جامعه را به عنوان یک ساختار (structure) در نظر بگیریم، ما در این ساختار با اجزا گوناگونی سر و کار داریم که روی هم رفته و در مجموع این ساختاریک کل واحد را تشکیل می‌دهند. حال اگر ما بخواهیم در این ساختار مفاهیم آزادی و عدالت را شرح دهیم باید گفت که حقیقتا همان طور که علی (ع) می‌گوید عدالت به این معنی است که تمام چیزها (اجزا) در سر جای خودش قرار بگیرد.

به عبارت دقیق‌تر تمام اجزا در مختصاتی قرار دارند که بهترین وضعیت و مطلوب‌ترین حالت آن‌ها است. از طرف دیگر آزادی عبارت است از توانایی این اجزا در بکارگیری تمامی ظرفیت‌های بلقوه خود و میل برای رشد، پویایی و بالندگی. یا به صورت شفاف‌تر، آزادی به این معنا است که هیچ یک از اعضای ساختار، سرکوب نشده و به صورت آزادانه توانایی بروز پتانسیل خود را داشته باشند.



یکی دیگر از مهم‌ترین نهادهای جامعه‌های امروزی که اسمش با دو مفهوم آزادی و عدالت، به ویژه آزادی، گره خورده است دانشگاه می‌باشد. اساسا دانشگاه از بدو تولدش محل نزاع نیروهای متنوع و نیروهای اجتماعی بوده است. ما در طول تاریخ شاهد هستیم که هرگاه یک مکتب فکری و یا حتی سبک زندگی شروع به رواج پیدا می‌کند و اصطلاحا در جامعه طرفدار پیدا می‌کند یکی از اولین محل‌های بروز و نمود آن تفکر درون دانشگاه است.

این امر دلایل مختلفی دارد که موشکافی آن در این مقاله امکان پذیر نیست اما اگر بخواهم به صورت خلاصه به دلایل این امر اشاره کنم؛ می‌توان گفت به دلیل ساخت جمعیتی دانشگاه که اکثرا از جوان‌ها تشکیل شده است، این افراد نیز غالبا ایده‌های جدید و تغییر در سبک نگرش و زندگی را با آغوش بازتر می‌پذیرند، که این امر خود یکی از دلایل رواج اندیشه‌های گوناگون در بین جوانان دانشگاهی است.

البته باید اینجا به این نکته اشاره کنم که این خود یکی از مزایا و نقاط قوت یک نظام آکادمیک پویا و کارآمد است که افراد در معرض ایده‌های مختلف، توان انتخاب انتخاب و دفاع و طرفداری از ایده مطلوب خود را داشته باشند. دقیقا همین در نقطه است که نقش اصلی و حیاتی دانشگاه به عنوان بزرگترین نهاد مدافع آزادی و عدالت در طول تاریخ بسیاری از کشورها مشخص می‌شود.

دانشگاه به عنوان تاثیر گذار در اجتماع و دانشجو به عنوان اساسی‌ترین رکن این نهاد سالیان سال هزینه‌های بسیاری را برای تحقق و پیشبرد آرمان آزادی و عدالت اجتماعی در جامعه پرداخته‌اند.

البته قصد ندارم که در این مقاله پیرامون مسئله معضلات جنبش دانشجویی در مسیر مطالبه‌گری صحبت کنم بلکه تمرکز این نوشته بیشتر بر روی ویژگی‌ها و چگونگی مطالبه و تحقق آزادی و عدالت می‌باشد. هرچند مسئله فوق‌الذکر بسیار پر اهمیت بوده و حتما باید در جای خودش به آن پرداخته شود.

حال اگر بخواهم پیرامون نحوه تحقق این دو آرمان درون دانشگاه صحبت کنم باید برگردم به بخش اول نوشته که در مورد ماهیت و نحوه اثرگذاری آزادی و عدالت توضیحاتی دادم. طبق همان گفته‌ها باور نویسنده بر این است که باید ابتدا به سراغ عناصر مورد اهمیت و کلیدی در محیط اجتماعی برویم و سعی در شناخت ماهیت و ارتباط این مفاهیم اجتماعی با یکدیگر داشته باشیم، به نحوی که مثلا در مورد مفهوم تحصیل باید یک تصویر دقیق از ویژگی‌های یک تحصیل عادلانه و آزادانه داشته باشیم.

به همین ترتیب بقیه مفاهیم و عناصر درون آن اجتماع نیز به صورت مجزا و هم به صورت یک کل واحد باید مورد بررسی قرار بگیرند. از طرف دیگر همان‌طور که گفته شد مهم‌ترین عامل شروع و تداوم چنین فرایند‌های وجود ساختارها و نهاد-های خاصی است که در سطح جامعه در حال فعالیت هستند.

و نکته کلیدی امر اینجاست که این نهادها زمانی می‌توانند چنین ادعای کنند که خود دورن ساختار و عملکردشان واجد شرایط تحقق آزادی و عدالت باشند. به طور مثال دانشگاهی نهاد آزادی و عدالت است که نه تنها روابط درون این نهاد بر اساس آزادی و عدالت باشد بلکه خروجی فعالیت هایش هم باید در جهت همین امر باشد.

در همین‌جا این نکته را هم بیان می‌کنم که بر همین اساس وقتی ما با تشکلهای دانشجویی هم روبرو هستیم نه تنها باید روابط افراد با یکدیگر درون این نهاد نشان دهنده این دو مولفه باشد بلکه رابطه بین تشکلهای دیگر مجموعه‌های درون و بیرون دانشگاهی نیز بر اساس آزادی و عدالت باشد. در واقع به طور واضح تر ابتدا هر نهاد باید خود مولد آزادی و عدالت باشد تا بعدا بتواند آن را نشر دهد یا از آن دفاع کند

مرارا

سیاست

چه جای تعجب؟!
که از خشکیده گلدانی
گل زندگی بر شکوفد
کافی است؛
دانه‌ای
قطره‌ای
روزی
نسیمی
اراده‌ای
(گل زندگی)

